

# تَحْجَرِگَرایی و راهکارهای امام علی علیه السلام در تَحْجَرِگَرایی



جواد سلیمانی

تَحْجَر در لغت به معنای تَصَلُّب و جمود فکری است،<sup>۱</sup> و در تعریف متحجران باید گفت: متحجران کسانی هستند که اولاً، قدرت تعمق در دین و استنباط و فهم احکام شریعت را نداشته‌اند و ثانیاً، همواره اسیر قالبهای حوادث می‌باشند و نمی‌توانند از صورت ظاهری حوادث بگذرند و به مبانی و خمیرمایه‌های رخدادهای اجتماعی برسند.

نکته قابل توجه اینکه هرگاه پدیده «تَحْجَر» یعنی جهل و نادانی در

تأملی در مفهوم «تَحْجَرِگَرایی» «تَحْجَر» از بیماریهای بسیار خطرناک و زیان‌باری است که در صورت گسترش آن در بستر جامعه، روند رشد و اصلاحات را متوقف ساخته و نیروهای شایسته و کارآمد را از حرکت باز داشته، به یأس و نومیدی وامی‌دارد. همچنین مجال فعالیت عناصر فرصت‌طلب و شخصیت‌های سودجود و استعمارگر را فراهم می‌آورد. از این رو، نه تنها برای فرد متحجر، بلکه برای کل جامعه و نسل‌های آینده پیامدهای زیان‌باری را پدید خواهد آورد.

۱. المنجد فی اللغة، لويس معلوف، واژه تَحْجَر.

باعث از بین رفتن ایده‌آلهای انسانی می‌شوند، ندارند و این امور کاملاً مخالف رفتار یک انسان حکیم و فرزانه و تیزبین است.

البته شاید توجه داشت، تحجرگرایی غیر از بنیادگرایی و پسایبندی به اصول است؛ زیرا بنیادگرایی با دگرگونی ساختار نظام اجتماعی و سیاسی و فرهنگی در جوامع اسلامی براساس مقتضیات زمان مخالفت ندارد. بنیادگرایان در پی احیاء و نوسازی نهادهای مدنی جامعه بر مبنای اصول دین می‌باشند؛ ولی متحجران نسبت به مبانی دین بی‌اطلاع و بی‌اعتنا بوده، حفظ ظاهر و پوسته مکتب را مهم‌تر از بقای هسته می‌شمارند. از این رو، مانند طالبان به قیمت زیر سؤال بردن اصل عدالت اجتماعی در اسلام با فعالیت اجتماعی و درس خواندن زنان مخالفت می‌کنند؛ در حالی که در جوامع موسوم به بنیادگرا در دنیای معاصر مانند جامعه اسلامی ایران و جامعه شیعه لبنان هرگز با فعالیتهای مشروع زنان مخالفت نشده است.

فهم مسائل دینی و سیاسی با تعصب آمیخته شود، مولود شومی به نام دگماتیسم متولد می‌شود که به مراتب خطرناک‌تر از جهل و نادانی صرف می‌باشد. به عنوان نمونه، خوارج در اثر درآمیختن قصور فهم و لجاجت و تعصب به یک نیروی اجتماعی خطرناک و مخرب تبدیل شده بودند. دگماتیسم همان تحجرگرایی افراطی است که در اثر انعطاف ناپذیری مصرّانه متحجران در قبال مقتضیات زمان و اصرار بر حفظ قالبهای کهن و برداشت روبنایی از دین پدید می‌آید و موجب ایستایی رشد اجتماعی و یا انزوای قشر متحجر می‌شود.

حکمت و فرزاندگی و روشن بینی از مفاهیم متضاد تحجر به شمار می‌آیند؛ زیرا متحجران در اثر بهره نبردن از عقل و حکمت و بصیرت به مثابه انسانهای نابینایی هستند که از فضای حاکم بر اطراف خود کاملاً ناآگاه‌اند، قدرت تشخیص خطرهای قریب الوقوع و پیامدهای منفی یک ایدئولوژی مخرب و خطرناک را که

لایه‌های زیرین می‌باشد. بنابراین، یکی از مصادیق بارز مبتلایان به بیماری تحجرگرایی، مردمان عصر حاکمیت امیر مؤمنان علیه السلام هستند. برای نمونه به ماجرای زیر توجه کنید:

اسماء فزاری می‌گوید: ما در صفین زیر پرچم عمار بودیم. [ناگاه] مردی به سویمان آمد و گفت: کدام یک از شما عمار هستید؟ عمار گفت: من عمار هستم.

مرد گفت: وقتی از خانواده‌ام جدا می‌شدم، شکی در گمراهی این قوم نداشتم تا اینکه دیشب دیدم منادی ما آمد به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» شهادت داد و دعوت به نماز کرد. مثل همین دعوت را از سپاه معاویه هم شنیدم. هر دو گروه یک جور نماز خواندیم و هر دو به یک چیز دعوت کردیم. کتاب واحدی را تلاوت کرده‌ایم، پیامبران یکی است. پس از مشاهده این امور، شک مرا بسی تاب کرد؛ به گونه‌ای که دیشب تا صبح بیداری کشیده‌ام. سپس گفت: نزد امیر مؤمنان علیه السلام رفتم و ماجرا را برایش گفتم. او به من گفت: «هَلْ لَقِيتَ عَمَّارَ بْنَ

از این‌رو، اسلام (تشیع) در عین برخورداری از اصول ثابتی چون: توحید و نبوت، و معاد و مسلمات لایتغیر، حج، جهاد، صلاة، صوم، حجاب، قصاص و غیره با پدیده تحجر سخت در ستیز است.

بهترین گواه این مدعا نقش حساب شده عقل در فرایند استنباط احکام شریعت می‌باشد؛ به طوری که در کنار قرآن و سنت، عقل به عنوان یکی از منابع مهم استخراج احکام و دستورات شریعت در بستر زمان به حساب می‌آید و یکی از کارکردهای مهم مرجعیت دینی، صدور احکام جدید در مورد موضوعات جدید براساس آیات و روایات و مقتضای زمان و مکان می‌باشد. اکنون پس از درنگ در مفهوم «تحجر» به برخی از مصادیق تحجرگرایی در صدر اسلام و ایران معاصر می‌پردازیم.

### نمونه‌های تحجرگرایی

۱. چنان‌که گفتیم، یکی از مظاهر تحجرگرایی، ظاهرنگری و ناتوانی در تحلیل حوادث اجتماعی و عبور از لایه‌های رویین جریانها و تحولات به

و در ادعای دین‌داری خویش صداقت دارد، چرا از بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام - همان که اکثر مسلمانان و سران مهاجر و انصار با او بیعت کرده‌اند - خودداری کرد و چرا دعوت علی علیه السلام را برای مذاکره و گفتگو در آغاز جنگ نپذیرفت.

اینها نشان می‌دهد که اساساً این فرد ذهن پرسشگر و جستجوگری نداشته و گرفتار جمود فکری و خشک مغزی شده بود. از این‌رو، حضرت دیده‌به‌جای اینکه خود به او پاسخ بگویید، بهتر است وی را نزد عمار بفرستد؛ چرا که عمار در شرایطی به سر می‌برد که انسانهای عوام را به خود جذب می‌کرد؛ زیرا عمار پیرمردی نود ساله بود و پدر و مادرش از اولین شهدای تاریخ اسلام بودند و از همه مهم‌تر در میان مردم شهرت داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد عمار فرموده‌اند: «تو را یک گروه ستمگر می‌کشند.» از این‌رو، علی علیه السلام دید که اگر او را به

یاسر، آیا عمار بن یاسر را ملاقات کرده‌ای؟» گفتم: نه. گفت: «فَأَلَقَهُ فَأَنْطَرْنَا مَا يُقُولُ لَكَ فَأَتْبَعُهُ» پس او را ملاقات کن و ببین به تو چه می‌گوید؛ [هر چه گفت،] بدان عمل کن! <sup>۱</sup>

اگر به شکل استدلال این مرد عرب توجه شود، به روشنی بیماری تجبرگرایی را در او می‌توان مشاهده کرد. مشکل اصلی او این است که در بند ظواهر و قالبهای کهن دین‌داری بوده است و تمام اموری که او بدان استشهاد نموده، جلوه‌های سطحی و ظاهری‌ای است که در میدان صفین مشاهده کرده است. وی با شنیدن شهادتین و دیدن نماز واحد از طرفین درگیر، هر دو گروه را مسلمان و پیرو قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده و دچار تردید شده است.

در هیچ فراز از استدلال او، سخن از انگیزه اذان گفتن و نماز خواندن طرفین به میان نیامده است. او از خود نپرسید که اگر معاویه، پیامبر صلی الله علیه و آله را قبول دارد و به قرآن معتقد است، چرا در آغاز جنگ آب را بر روی سپاه عراق بست؟ اگر معاویه مرد حق است

۱. وقعة صفین، نصر بن مزاحم مسقری، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قم، مکتبة المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۲۱.

سوی عمار بفرستد، زودتر به نتیجه می‌رسد.

۲. در دنیای معاصر نیز جمود فکری به معنای ضعف در تحلیل تحولات اجتماعی و اسارت در قالبهای ظاهری حوادث است. یکی از مظاهر روشن‌ایسن مطلب، نگاه روشنفکران غربگرا به دگرگونی اروپا در عصر رنسانس می‌باشد. در عصر رنسانس، جامعه اروپا در ابعاد مختلف علمی و صنعتی به بالندگی رسید؛ به گونه‌ای که سیمای فکر و فرهنگ و تمدن مغرب زمین کاملاً با آنچه در قرون وسطی به چشم می‌آمد، متفاوت شد. از این رو، به قرون بعد از قرون وسطی، عصر نوزایی یا تولد مجدد گفته‌اند. یکی از مهم‌ترین تحولات نمادین و ظاهری عصر رنسانس، کنار رفتن دین از عرصه سیاست و حذف کشیشان و کلیسا از عرصه تصمیم‌گیری جامعه بوده است. روشنفکران غربگرای ایران که شیفته تجدد و تمدن خیره‌کننده غرب شده بودند، از عصر مشروطه تاکنون بدون تحلیل زیربنایی علل رشد اروپا در

عصر رنسانس، صرفاً به خاطر همزمانی حذف دین و کلیسا از صحنه سیاست و مدنیت با رشد علمی و اقتصادی و صنعتی اروپا، علت اساسی رشد اروپا را کنار زدن دین و روحانیت مسیحیت شمرده، بر همین اساس، شرط پیشرفت ایرانیان و مسلمانان را کنار زدن دین اسلام و روحانیت شیعه شمرده‌اند.

به عنوان نمونه، میرزا فتحعلی آخوندزاده از روشنفکران غربگرای عصر مشروطه چنین می‌گوید: «الآن در کل فرنگستان این مسئله دایر است که آیا عقاید باطله، یعنی اعتقادات دینیه، موجب سعادت ملک و ملت است یا اینکه موجب ذلت ملک و ملت است؟ کل فیلسوفان آن اقالیم متفق‌اند در اینکه اعتقادات دینیه موجب ذلت ملک و ملت است در هر خصوص.»<sup>۱</sup> این سخنان پس از گذشت حدود یک صد سال از انقلاب مشروطه، امروزه نیز به زبان و ادبیات دیگری بر

۱. اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، فریدون آدمیت، تهران، خوارزمی، اول، ۱۳۴۹ ش، ص ۲۱۰.

سر زبانها جاری است؛ چنانکه در سالهای اخیر در برخی از محافل روشنفکری گفته شده: مارکس تمام حقیقت را نگفته است؛ دین نه تنها افیون ملتها، بلکه افیون دولتهاست.

استشهاد به سخن فلاسفه و جامعه‌شناسان غربی در مورد افیون بودن و یا ذلت آفرین بودن دین، در کلام این روشنفکران، بزرگ‌ترین نشانه سطحی‌نگری آنان می‌باشد؛ چرا که اولاً، کتاب آسمانی و اساساً تعالیم مسیحیت به دست علمای مسیحیت تحریف گردیده است؛ درحالی‌که قرآن مجید از تحریف مصون مانده و هزاران روایت صحیح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام آیات آن را تفسیر نموده است.

ثانیاً، روحانیت مسیحیت به دلیل همدستی با سلاطین جور و فئودالهای زمین‌خوار اروپا در خلال تحولات اجتماعی و جنگهای خونین مذهبی صلیبی و بدعت‌گذاری در دین، موجبات ناکارآمدی خود را فراهم نموده است؛ در حالی‌که روحانیت شیعه به علت تبعیت از قرآن و سنت و

استفاده از ابزار عقل و اجتهاد در استنباط احکام، همواره پویایی خود را حفظ نموده و در طول تاریخ معاصر ایران از صفویه تاکنون پیوسته حافظ منافع و مصالح امت اسلامی در قبال هرزگی سلاطین جور و چپاول استعمارگران بوده است که دفاع از حریم کشور در خلال جنگهای ایران و روس، نهضت تنباکو و مشروطه و انقلاب اسلامی ایران، شاهد گویای تکاپوی روحانیت شیعه و نقش کارساز عنصر ایمان اسلامی در برابر سلطه اقتصادی و سیاسی استبداد و استعمار بر این مرز و بوم می‌باشد.

و ثالثاً، اکنون برخی از متفکران غربی معتقدند حتی مسیحیت تحریف شده، در حفظ اخلاق و معنویت جوامع غربی در قرون وسطی مؤثر بوده و رکود فکری و اقتصادی قرون وسطی معلول نقش منفی پادشاهان و فئودالها بوده است.<sup>۱</sup>

۱. ر.ک: غربشناسی، احمد رهنمایی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، دوم، ص ۷۲، نقل از: تاریخ تمدن، لوکاس، ج ۱، ص ۳۷۱.

ولی شاخه ارتجاعی و متحجر روشنفکری در تاریخ معاصر ایران بدون توجه به تمایزهای بنیادین مسیحیت و اسلام و روحانیت شیعه و کشیشان مسیحی و دقت در ریشه‌یابی عوامل زیربنایی تحولات عصر رنسانس، صرفاً به تغییرات ظاهری جامعه اروپا توجه کرده و سعی می‌کند با فراهم نمودن همان تغییرات ظاهری به تمدن غرب دست یابد.

۳. شاخه دیگر تحجّرگرایی تحجر در فهم متون دینی و تعالیم آسمانی است. این نوع از تحجر چه در صدر اسلام و چه در دنیای معاصر بیشتر در جریانهای مذهبی مشاهده می‌شود. به عنوان نمونه، خوارج پس از تحمیل آتش بس بر امیر مؤمنان علیه السلام در خلال جنگ صفین، ناگاه از نظر خود برگشتند و حکمیت را تنها از آن خداوند متعال دانستند.<sup>۱</sup> از منظر آنها طبق آیه **«إِن الْحُكْمُ لِلَّهِ»**؛<sup>۲</sup> «حکم کردن تنها از آن خداست.» هیچ انسانی حق قضاوت و قانونگذاری ندارد؛ در حالی که آیه مزبور در صدد بیان لزوم هماهنگی قانون و قانونگذاری با

احکام الهی است، نه ممنوعیت قانون‌گذاری برای بشریت؛ ولی خوارج به دلیل بیگانگی با مفاهیم دقیق آیات و تفسیر کلام خدا، صرفاً با تکیه بر مفهوم تحت اللفظی یک آیه، امیر مؤمنان علیه السلام را به خاطر پذیرش حکمیت، مجرم و گناهکار خواندند.<sup>۳</sup> با آنکه در خود قرآن، خداوند خطاب به مسیحیان می‌فرماید: **«وَلَنبَيِّخَنَّكُمْ أَهْلَ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ»**؛<sup>۴</sup> «و باید اهل انجیل بر وفق آنچه خداوند در آن نازل نموده، حکم کنند.» یعنی حکم کردن برای غیر خدا نیز جایز است و لکن نباید احکام بشری برخلاف تعالیم الهی باشد.

امروزه نیز چنین برداشت سطحی‌گرایانه‌ای را در برخی از افراد مشاهده می‌کنیم که می‌گویند از آنجا که طبق روایات امام عصر علیه السلام زمانی ظهور می‌کند که ظلم و جور عالم را فرا گرفته باشد، بنابراین ما باید از هر گونه

۱. ر.ک: وقعة صفین، ص ۵۱۳ و ۵۱۴.

۲. انعام / ۵۷.

۳. ر.ک: وقعة صفین، ص ۵۱۴.

۴. مانند / ۴۷.

آتش‌گیره ارزانی برای استعمارگران و شیاطین و فرصت‌طلبان می‌باشند و چنان‌که گذشت، متحجران به دلیل ناتوانی در تحلیل رخداد‌های اجتماعی، به سرعت دچار شبهه و سردرگمی می‌شوند و یا با تصمیم‌های عجولانه موجب پیدایش اغتشاش و هرج و مرج می‌گردند. از این‌رو، عناصر فرصت‌طلب با آگاهی از این مسئله ابتدا با ایجاد شایعه و شبهه و یا با برپا کردن فتنه، زمینه بروز هرج و مرج و یا انحراف مسیر حرکت جامعه به سوی مقاصد شوم خود را فراهم می‌آورند و پس از نیل به مقاصد خویش نقاب از چهره گرفته، بر مرکب جامعه سوار می‌شوند. این حقیقتی است که بارها در تاریخ تکرار شده است.

به عنوان نمونه، در عصر حاکمیت امیر مؤمنان علیه السلام منافقانی چون طلحه و زبیر و مروان بن حکم و معاویه چنین ترفندی را به کار گرفتند و تا حد زیادی به اهداف خود نایل آمدند. آنها ابتدا به بهانه ناکارآمدی دولت عثمان و بسی‌لیاقتی در اداره امور مملکت

اصلاحگری و امر به معروف و نهی از منکر بهره‌زیم تا زمینه ظهور امام عصر علیه السلام فراهم آید. آنان بین مقام ثبوت و اثبات خلط کرده‌اند و از روایاتی که در مقام بیان واقعیت‌های خارجی عصر ظهور می‌باشند، احکام تکلیفی و اثباتی استخراج می‌کنند.

اگر مسلمانان در عصر غیبت در برابر ظلم و جور و فساد مأمور به سکوت بوده‌اند، پس به چه دلیل حضرت حجت علیه السلام شیعیان را برای اصلاح امور خویش و رفع اختلافات به فقهای عادل ارجاع داده است؟ آیا این موضوع موجب حل اختلافات شیعیان با یکدیگر و پیشگیری از ظلم و فساد نیست؟ به علاوه، آیات و روایات متعددی مسلمانان را موظف به امر به معروف و نهی از منکر کرده و سکوت در برابر ظلم و ستم را به منزله همکاری با ظالمان شمرده است.

### پیامدهای تحجرگرایی

مهم‌ترین پیامد منفی تحجرگرایی، فراهم آمدن بستر مناسب برای رشد جریان نفاق و فتنه‌انگیزی است. معمولاً متحجران



اسلامی، مردم نادان را به شورش علیه او تهییج کردند و پس از شکل‌گیری شورش در مدینه، زمینه قتل وی را فراهم آوردند؛ ولی وقتی عثمان به قتل رسید و علی علیه السلام به خلافت دست یافت، آن حضرت را مسئول قتل عثمان شمرده، به بهانه خون‌خواهی خلیفه مظلوم (عثمان!) مردم بصره و شام را تحریک کرده، دو جنگ جمل و صفین را علیه آن حضرت به راه انداختند. سپس در خلال جنگ صفین با بر نیزه کردن قرآن‌ها، خوارج؛ این جاهلان متعصب را فریب دادند و زمینه جنگ نهروان را فراهم ساختند و به دنبال آن خود بر مرکب خلافت سوار شده، حکومت را از دست اهل بیت علیهم السلام، این رهبران دلسوز امت پیامبر صلی الله علیه و آله، گرفتند و بزرگ‌ترین ظلم و جفا را بر همان متحجران جاهل که با دست خویش آنها را به قدرت رسانده بودند، روا داشتند.

در تاریخ معاصر ایران نیز همین ماجرا تکرار شد؛ ولی این بار روشنفکران سکولار متحجر در عین داشتن ظاهری روشنفکرانه، فریب

استعمار انگلیس را خوردند. آنها به دلیل اینکه گمان می‌کردند علت رشد دنیای غرب، گریز از دین و روحانیت بوده، مسیر انقلاب مشروطه را که در آغاز با هدف عدالت‌خواهی آغاز شده بود، با هدایت سفارت انگلیس به سوی مشروطه غربی و دین‌ستیزی منحرف نمودند و با وسوسه‌های استعمار انگلیس کمر به حذف دین از عرصه قانونگذاری و حذف رهبران روحانی مشروطه از کادر رهبری نهضت بستند و شهید بزرگوار شیخ فضل‌الله نوری را به دار آویخته، مرحوم بهبهانی را ترور کردند؛ اما سرانجام استعمار انگلیس حکومت را به دست آنها نداد و همه آنها را نوکر و خدمتگذار یک قزاق بی‌سواد به نام رضاخان پهلوی کرد.

آری، متحجران همانند ابزاری در دست سیاستمداران کهنه‌کار و چهره‌های مک‌کار جامعه هستند که پس از اتمام تاریخ مصرفشان به دور افکنده می‌شوند و همچون کاتالیزری برای انتقال قدرت از دست اصلاحگران راستین به دست اصلاحگران دروغین عمل می‌کنند.